

# واژه‌نامه موضوعی

## □ اسب‌ها

- (۱) **کَهَر** ← اسب یا استری که به رنگ سرخ تیره است.
- (۲) **کُمیت** ← اسبِ سرخ مایل به سیاه
- (۳) **گَرَنَد** ← اسبی که رنگ آن میان زرد و بور باشد.
- (۴) **سَمند** ← اسبی که رنگش مایل به زردی باشد، زرده
- (۵) **اَبَرش** ← اسبی که دارای پوست خال دار یا رنگ به رنگ ( به ویژه سرخ و سفید) است.
- (۶) **توسن** ← اسبِ سرکش
- (۷) **نَوَند** ← اسبِ تندرو
- (۸) **تازی** ← اسبی از نژاد عربی با گردن کشیده و پاهای باریک
- (۹) **باره / بارگی** ← اسب
- (۱۰) **مَرکَب** ← اسب ، آنچه بر آن سوار شوند.

## □ چارپایان و حیوانات دیگر

- (۱) **بهایم** ← ج بهیمه ، چارپایان ، ستوران
- (۲) **ستوران** ← ج ستور ، حیوانات چهار پا خاصه، استر و خر
- (۳) **اَسْتَر** ← قاطر
- (۴) **هیون** ← شتر، به ویژه شتر قوی‌هیکل و درشت‌اندام
- (۵) **دَد** ← جانور درنده، مانند شیر و پلنگ و گرگ
- (۶) **هَزْبِر** ← شیر
- (۷) **غَضنفر** ← شیر
- (۸) **یوز** ← یوزپلنگ ، جانوری شکاری، کوچک‌تر از پلنگ که با آن به شکار آهو و مانند آن روند.
- (۹) **شغال** ← جانوری پستانداری است از تیرهٔ سگان که جزو رستهٔ گوشتخواران است.
- (۱۰) **گَرزِه** ← نوعی مار سمّی و خطرناک ( البته در درس ۵ فارسی دوازدهم به معنی ویژگی نوعی مار سمّی و خطرناک است.)
- (۱۱) **مار غاشیه** ← مار بسیار خطرناک در دوزخ
- (۱۲) **غوک** ← قورباغه

## □ پرندگان

- (۱) **عندلیب** ← بلبل ، هزارستان
- (۲) **کَرکس** ← پرنده‌ای از ردهٔ لاشخورها
- (۳) **بَط** ← مرغابی
- (۴) **هما** ← پرنده‌ای از راستهٔ شکاریان، دارای جثه‌ای نسبتاً درشت

# واژه‌نامه موضوعی

## □ درختان و گیاهان

- (۱) **آبنوس** ← درختی است که چوب آن سیاه ، سخت ، سنگین و گران بها است.
- (۲) **تاک** ← درخت انگور ، رز
- (۳) **عود** ← درختی که چوب آن قهوه‌ای‌رنگ و خوشبو است و آن را در آتش می‌اندازند که بوی خوش دهد.
- (۴) **بن** ← پسته وحشی ، درختی خودرو و وحشی که در برخی نقاط کوهستانی ایران می‌روید.
- (۵) **خدنگ** ← ۱- درختی است بسیار سخت که از چوب آن نیزه و تیر سازند. ۲- چوبی سخت و محکم که از آن تیر و نیزه می‌سازند.
- (۶) **گلبن** ← بوته گل ، گل سرخ ، بیخ بوته گل
- (۷) **ریاحین** ← چ ریحان ، گل‌های خوشبو
- (۸) **ریحان** ← هر گیاه سبز و خوشبو
- (۹) **شبر** ← گیاهی علفی و یک‌ساله ( **شبر دوچین** ← شبردی که قابلیت آن را دارد، دو بار پس از رویدن چیده شده باشد).
- (۱۰) **سمن** ← نوعی درخت گل ؛ یاسمن
- (۱۱) **کنده** ← تنه بریده‌شده درخت که شاخ و برگ آن قطع شده باشد ؛ هیزم

## □ اعضا و اندام

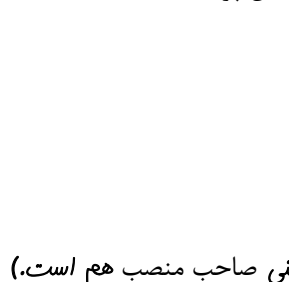
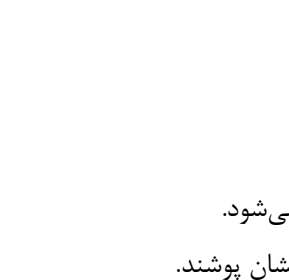
- (۱) **کام** ← سقف دهان ، دهان ، زبان
- (۲) **زنخدان** ← چانه
- (۳) **جبهه / جبین** ← پیشانی
- (۴) **قفا** ← پس گردن ، پشت گردن ، پشت
- (۵) **ساعد** ← آن بخش از دست که میان مچ و آرنج قرار دارد.
- (۶) **بنان** ← سرانگشت ، انگشت
- (۷) **جناق** ← جناغ ، استخوان پهن و دراز در جلو قفسه سینه
- (۸) **تک و پوز / دک و پوز** ← سر و صورت ( به طنز، ظاهر شخص به ویژه سر و صورت )
- (۹) **حلقوم** ← حلق و گلو
- (۱۰) **خرخره** ← گلو ، حلقوم
- (۱۱) **وجنات** ← صورت ، چهره
- (۱۲) **آخره** ← چنبره گردن ، قوس زیر گردن
- (۱۳) **غارب** ← میان دو کتف
- (۱۴) **کله** ← برآمدگی پشت پای اسب
- (۱۵) **وقب** ← هر فرورفتگی اندام چون گودی چشم
- (۱۶) **گرده** ← پشت ، بالای کمر
- (۱۷) **پشت پای** ← روی پا ، سینه پا

# واژه‌نامه موضوعی

## □ غذاها و خوردنی‌ها

- (۱) قوت ← رزق روزانه ، خوراک ، غذا
- (۲) ولیمه ← طعامی که در مهمانی و عروسی دهند.
- (۳) شوربا ← آش ساده که با برنج و سبزی می‌پزند.
- (۴) مخلفات ← چیزهایی که به یک ماده خوردنی اضافه می‌شود یا به عنوان چاشنی و مزه در کنار آن قرار می‌گیرد.
- (۵) نوش ← شهد و عسل ( البته نوش، به معنی خوشگوار هم است. )
- (۶) شهد ← عسل
- (۷) عصاره ← آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست می‌آید ، افشره ، شیره
- (۸) گرده ← قرص نان ، نوعی نان
- (۹) بُشن ← خوار و بار از قبیل نخود و لوبیا و عدس
- (۱۰) بقولات ← حبوبات ؛ انواع دانه‌های خوراکی بعضی گیاهان مانند نخود و عدس
- (۱۱) مُسکر ← چیزی که نوشیدن آن مستی می‌آورد، مثل شراب
- (۱۲) آغوز ← اولین شیری که یک ماده به نوزادش می‌دهد.
- (۱۳) زاد ← توشه ، خوردنی و آشامیدنی که در سفر همراه می‌برند.

## □ لباس و پوشش



- (۱) جُل ← پوشش به معنای مطلق
- (۲) خلعت ← جامه‌ای که بزرگی به کسی بخشد.
- (۳) ردا ← جامه‌ای که روی جامه‌های دیگر پوشند ، بالاپوش
- (۴) طیلسان ← نوعی ردا
- (۵) قبا ← نوعی جامه جلوباز که دو طرف جلو آن با دکمه بسته می‌شود.
- (۶) پلاس ← جامه‌ای کم‌ارزش ، جامه‌ای پشمینه و ستبر که درویشان پوشند.
- (۷) نمد ← بالاپوش نمدی
- (۸) پرنیان ← پارچه ابریشمی دارای نقش و نگار ؛ نوعی حریر
- (۹) دستار ← پارچه‌ای که به دور سر بپیچند ، سربند و عمامه
- (۱۰) معجر ← روسری ، سرپوش
- (۱۱) افسر ← تاج و کلاه پادشاهان ، دیهیم ( البته افسر، به معنی صاحب منصب هم است. )
- (۱۲) جیب ← یقه ، گریبان
- (۱۳) پای‌افزار ← کفش ، پاپوش
- (۱۴) گیوه ← نوعی کفش ، پای‌افزار

# واژه‌نامه موضوعی

## □ جنگ افزارها و ادوات مربوط به جنگ

- ۱) **حرب** ← آلت حرب و نزاع؛ مانند شمشیر، خنجر، نیزه و غیره ....
- ۲) **سلیح** ← ابزار جنگ، ممال سلاح
- ۳) **سنان** ← نیزه، سرنیزه، تیزی هر چیز
- ۴) **گُرزِ گاوَسر** ← گُرزی که سر آن شبیه گاو است.
- ۵) **قَدَّارَه** ← جنگ‌افزاری شبیه به شمشیر پهن و کوتاه
- ۶) **دشَنه** ← خنجر
- ۷) **زنبورک** ← نوعی توپ جنگی کوچک که در زمان صفویه و قاجار روی شتر می‌بستند.
- ۸) **تیربار** ← سلاح خودکار آتشین
- ۹) **کلاشینکف** ← نوعی سلاح خودکار
- ۱۰) **کوس** ← طبل بزرگ، دُهل
- ۱۱) **درفش** ← پرچم، بیرق (درفش کویان ← درفش ملی ایران در عهد ساسانی، نمار پیروزی) (فارسی ۱)
- ۱۲) **رایت** ← پرچم، بیرق، علم، درفش
- ۱۳) **برجک** ← سازه چرخانی که روی تانک قرار دارد و به کمک آن می‌توان جهت شلیک توپ را تغییر داد.
- ۱۴) **خساب** ← جعبه فلزی مخزن گلوله
- ۱۵) **زه** ← چله کمان، وُتر
- ۱۶) **چله** ← زه کمان، روده تابیده‌ای که بر کمان بندند.

## □ پوشش‌های جنگی

- ۱) **زره** ← جامه‌ای جنگی دارای آستین کوتاه و مرکب از حلقه‌های ریز فولادی که آن را هنگام جنگ بر روی لباس‌های دیگر می‌پوشند. ۱
- ۲) **گبر** ← نوعی جامه جنگی، خفتان
- ۳) **دِرَع** ← جامه جنگی که از حلقه‌های آهنی سازند، زره
- ۴) **خفتان** ← نوعی لباس جنگی برای محافظت بدن در مقابل ضربه سلاح که درون آن را از ابریشم، پشم یا پنبه پر می‌کرده‌اند.
- ۵) **ترگ** ← کلاه‌خود
- ۶) **کلاه‌خود / کله‌خود / خود** ← کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ یا تشریفات نظامی، بر سر می‌گذارند.

# واژه‌نامه موضوعی

## □ جای‌ها و مکان‌ها

- (۱) **دارالسلطنه** ← پایتخت؛ در دوره صفوی و قاجار، عنوان بعضی از شهرها که شاهزاده یا ولیعهد در آن اقامت داشت.
- (۲) **بارگاه** ← دربار و کاخ شاهان، جایی که شاهان دیگران را به حضور می‌پذیرند.
- (۳) **کوشک** ← ساختمانی بلند، وسیع و زیبا که اغلب در میان باغ قرار گرفته‌است؛ قصر؛ کاخ
- (۴) **حضرت** ← آستانه، پیشگاه، درگاه
- (۵) **ارک** ← قلعه، دژ
- (۶) **بازارگاه** ← بازار، جای خرید و فروش
- (۷) **آوردگاه / رزمگه** ← میدان جنگ، نبردگاه
- (۸) **خانقاه** ← محلی که درویشان و مرشدان در آن گرد آیند.
- (۹) **بیغوله** ← کُنج، گوشه‌ای دور از مردم
- (۱۰) **مدرس** ← محلی که در آن تدریس کنند؛ موضع درس گفتن
- (۱۱) **سوله** ← ساختمان سقف‌دار فلزی
- (۱۲) **ولایات** ← ج ولایت، مجموعه شهرهایی که تحت نظر والی اداره می‌شود؛ شهرستان
- (۱۳) **ولایت** ← کشور، سرزمین
- (۱۴) **خطّه** ← سرزمین
- (۱۵) **محوطه** ← پهنه، میدانگاه، صحن
- (۱۶) **معبد** ← پرستشگاه، محلّ عبادت
- (۱۷) **مدفن** ← جای دفن، گور
- (۱۸) **معرکه** ← میدان جنگ، جای نبرد
- (۱۹) **دژ** ← قلعه، حصار
- (۲۰) **خور** ← زمین پست، شاخه‌ای از دریا
- (۲۱) **ورطه** ← مهلکه، زمین پست (ورطه ← به معانی هلاکت و فطر و دشواری هم در واژه‌نامه است.)
- (۲۲) **مهلکه** ← محلی که در آن خطر مرگ و نابودی وجود دارد؛ مکان یا وضعیت خطرناک
- (۲۳) **مسلخ** ← رخت‌کن حمام
- (۲۴) **محضر** ← محل حضور؛ مجازاً مجلس درس یا مجلسی که در آن، سخنان قابل استفاده گویند؛ دفترخانه؛ دادگاه  
(البته واژه «محضر» در فارسی یازدهم، درس ۱۲ به معنی استشهاده‌نامه آمده‌است.)
- (۲۵) **مُنصَبَد** ← شکارگاه
- (۲۶) **مَرغزار** ← سبزه‌زار، چراگاه، علفزار (مَرغ در مرغزار ← سبزه و چمن)
- (۲۷) **راغ** ← دامنه سبز کوه، صحرا
- (۲۸) **تاکستان** ← باغ انگور، باغی که در آن تاک کاشته‌باشند.

# واژه‌نامه موضوعی

## □ ادامهٔ جای‌ها و مکان‌ها

- (۲۹) گلشن ← گلستان ، گلزار
- (۳۰) پالیز ← باغ ، جالیز
- (۳۱) تفرّجگاه ← گردشگاه ، جای تفرّج ، تماشاگاه
- (۳۲) بیشه ← جنگل کوچک ، نیزار ، زمینی که در آن به طور طبیعی گیاهان خودرو و درخت روئیده‌باشد.
- (۳۳) ضیعت ← زمین زراعتی ( ضیعتک ← زمین زراعتی کوچک)
- (۳۴) منجلاب ← محل جمع شدن آب‌های کثیف و بدبو
- (۳۵) مُلک ← سرزمین ، کشور ، مملکت
- (۳۶) دارِ مُلک / دارالملک ← سرزمین ، پایتخت
- (۳۷) عجم ← سرزمینی که ساکنان آن غیر عرب، به ویژه ایرانی باشند؛ ایران ( ملوک عجم ← پادشاهان ایران )
- (۳۸) کمانه ← نام کوهی در منطقهٔ ونک از توابع شهرستان سمیرم استان اصفهان
- (۳۹) عدلیّه ← دادگستری
- (۴۰) روضه ← باغ ، گلزار
- (۴۱) رضوان ← بهشت ( البته یکی از معانی رضوان د نگهبان بهشت است. )
- (۴۲) کبریا ← بارگاه خداوندی
- (۴۳) ملکوت ← عالم غیب ، جهان بالا
- (۴۴) رواق ← بنایی با سقف گنبدی یا به شکل هرم
- (۴۵) بیت‌الاحزان ← خانهٔ غم‌ها ، جای بسیار غم‌انگیز ، طبق روایات نام کلبه‌ای است که حضرت یعقوب ( ع ) در آن در غم فراق یوسف گریه می‌کرده‌است.
- (۴۶) بیت‌الْحَزَن ← خانهٔ غم ، ماتمکده
- (۴۷) وادی ← سرزمین ، بیابان
- (۴۸) مَعْبَر ← گذرگاه ، محل عبور
- (۴۹) ماوراءالطّبیعه ← آنچه فراتر از عالم طبیعت و ماده باشد ؛ مانند خداوند، روح و مانند آنها ( ماورا ← فراسو ، آن‌سو ، ماسوا ، برتر )
- (۵۰) برّ ← بیابان ، خشکی
- (۵۱) اکناف ← جمع کَنَف ، اطراف ، کناره‌ها
- (۵۲) کران ← طرف ، جهت ، کنار ، ساحل
- (۵۳) یم ← دریا (۵۴) سرحد ← مرز ، کرانه
- (۵۵) تالاب ← آبگیر ، برکه (۵۶) گرمسیر ← منطقه‌ای که تابستان‌های بسیار گرم و زمستان‌های معتدل دارد ؛ مقابل سردسیر
- (۵۷) کمیسیون ← کلمه‌ای فرانسوی ؛ مجمعی که برای تحقیق و مطالعه دربارهٔ طرحی یا مسئله‌ای تشکیل شود.
- (۵۸) کنگره ← کلمه‌ای فرانسوی ؛ مجمعی از دانشمندان و یا سیاستمداران که دربارهٔ مسائل علمی یا سیاسی بحث کنند.

# واژه‌نامه موضوعی

## □ اجزا یا قسمت‌هایی از یک بنا

- (۱) طاق ← ۱- سقف خمیده و محدب، سقفی قوسی‌شکل که با آجر بر روی طاق یا جایی دیگر سازند. ۲- ایوان سقف‌دار، رواق
- (۲) طاق ضربی ← طاق احداث شده بین دهانه دو تیر آهن که آن را با آجر و ملاط گچ می‌سازند.
- (۳) غرفه ← بالاخانه، هریک از اتاق‌های کوچکی که در بالای اطراف سالن یا یک محوطه می‌سازند که مُشرف بر محوطه است.
- (۴) صدر ← طرف بالای مجلس، جایی از اتاق و مانند آن که برای نشستن بزرگان مجلس اختصاص می‌یابد.  
( البته در واژه‌نامه فارسی دوازدهم «صدر» ماباز ارزش و اعتبار هم معنی شده است.)
- (۵) سرسرا ← محوطه سقف‌دار در داخل خانه‌ها که در ورودی ساختمان به آن باز می‌شود و از آنجا به اتاق‌ها یا قسمت‌های دیگر می‌روند.  
🌀 امروزه سرسرا را فرهنگستان به پای واژه بیکانه «هال» و همچنین واژه بیکانه «لابی» به تصویب رسانده است.
- (۶) فرودسرای ← اندرونی، اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر واقع شده‌باشد، مخصوص زن و فرزند و خدمتگزاران

## □ واژه‌های مربوط به زمان ( فصل ، ماه و ..... )

- (۱) ربیع ← بهار
- (۲) تموز ← ماه دهم از سال رومیان، تقریباً مطابق با تیرماه سال شمسی؛ ماه گرما
- (۳) آدینه ← روز جمعه، آخرین روز هفته
- (۴) صباح ← بامداد، سپیده‌دم، پگاه
- (۵) پگاه ← صبح زود، هنگام سحر
- (۶) شبگیر ← سحرگاه، پیش از صبح
- (۷) چریغ آفتاب ← صبح زود، طلوع آفتاب
- (۸) چاشتگاه ← هنگام چاشت، نزدیک ظهر ( چاشت ← موالی صبح یا نزدیک ظهر )
- (۹) بی‌گاه ← هنگام غروب یا شب
- (۱۰) موسم ← فصل، هنگام، زمان
- (۱۱) موعد ← هنگام و زمان
- (۱۲) اوان ← وقت، هنگام
- (۱۳) آزرگار ← زمانی دراز، ویژگی آنچه بلند و طولانی به نظر می‌آید.
- (۱۴) ارتجالاً ← بی‌درنگ ( البته ارتجالاً به معنای بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن هم است.)
- (۱۵) درحال ← فوراً، بی‌درنگ
- (۱۶) حشر ← قیامت، رستاخیز
- (۱۷) دولت ← زمان فرمانروایی ( البته دولت به معنای دارایی هم است. )

# واژه‌نامه موضوعی

## □ ابزار و وسایل

- (۱) **کلاف** ← نخ و ریسمان و جز آن که گرد کرده باشند ، ریسمان پیچیده گرد دوک (دوک ← پرغ نخ رسی)
- (۲) **لُفاف** ← پارچه و کاغذی که که بر چیزی پیچند.
- (۳) **مِخْنَقَه** ← گردن بند
- (۴) **عِقْد** ← گردن بند
- (۵) **پلاس** ← نوعی گلیم ، گلیم درشت و کلفت
- (۶) **نمد** ← پارچه‌ای کلفت که از پشم یا کُرک مالیده به دست می‌آید و از آن به عنوان فرش استفاده یا کلاه و بالاپوش می‌سازند.
- (۷) **مأئده** ← سفره‌ای که بر آن طعام باشد.
- (۸) **خوان** ← سفره یا طَبَقی که در آن، غذا می‌گذاشتند ؛ سفره فراخ و گشاده
- (۹) **انبان** ← کیسه‌ای که از پوست دَبَاغی شده گوسفند درست کنند.
- (۱۰) **مَشک** ← انبان ، خیک ، کیسه‌ای از پوست گوسفند
- (۱۱) **ناو** ← کشتی، به ویژه کشتی دارای دارای تجهیزات جنگی
- (۱۲) **سُکَّان** ← ابزاری در دنباله کشتی برای حرکت دادن کشتی از سمتی به سمت دیگر
- (۱۳) **صورتک** ← نقاب
- (۱۴) **دَرای** ← زنگ کاروان ، پُتک
- (۱۵) **جَلَجَل** ← جِ جَلَجَل ، زنگ ، زنگوله گوسفند ( بَلَابَل ) ← زنگوله‌هایی کوچکی که بر چرم می‌دوختند و در گردن گوسفند و..... می‌انداختند.
- (۱۶) **صور** ← شاخ و جز آن که در آن دمنند تا آواز آید ، بوق ، شیپور
- (۱۷) **حُقَه** ← جعبه ، صندوق
- (۱۸) **دوات** ← مرکب‌دان ( دوات به معنی جواهر هم است. )
- (۱۹) **خورجینک** ← جامه‌دان ، خورجین کوچک ، کیسه‌ای که معمولاً از پشم درست می‌کنند و شامل دو جیب است.
- (۲۰) **سِرَاع** ← سایبان ، خیمه
- (۲۱) **خرگه** ← خیمه بزرگ ، سراپرده بزرگ
- (۲۲) **عرش** ← تخت پادشاه ، سریر ، خیمه ، سایبان
- (۲۳) **سریر** ← تخت پادشاهی ، اورنگ ، اورند
- (۲۴) **مَحْمِل** ← کجاوه که بر شتر بندند ، مهد
- (۲۵) **طاس** ← کاسه مسی
- (۲۶) **چُرَنگه** (واژه روسی) ← وسیله‌ای برای محاسبه جمع و تفریق شامل چند رشته سیم که در چارچوبی قرار دارد ؛ شمارشگر
- (۲۷) **تعلیمی** ← عصای سبکی که به دست گیرند.
- (۲۸) **کُلون** ← چفت ، قفل چوبی که پشت در نصب می‌کنند و در را با آن می‌بندند.
- (۲۹) **افسار** ← تسمه و ریسمانی که به سر و گردن اسب و الاغ و ..... می‌بندند.
- (۳۰) **لِکام** ← افسار ، دهنه اسب
- (۳۱) **مفتول** ← سیم ، رشته فلزی دراز و باریک
- (۳۲) **جال** ← دام و تور
- (۳۳) **فرام** ← فریم ، قاب عینک



# واژه‌نامه موضوعی

## □ ادامه ابزار و وسایل

- (۳۴) **دَوَال** ← چرم و پوست ( یک دوال ← یک لایه ، یک پاره )
- (۳۵) **کازیه** ← جاکاغذی
- (۳۶) **قندیل** ← چراغ یا چهل چراغی که می‌آویزند.
- (۳۷) **کَنک** ← آتشدانی از فلز یا سفال
- (۳۸) **طَبَق** ← سینی گرد بزرگ معمولاً چوبی، مخصوص نگهداری یا حمل اشیا که بیشتر آن را بر سر می‌گذارند.
- (۳۹) **دُوری** ← بشقاب گرد بزرگ معمولاً با لبه کوتاه
- (۴۰) **قَاب** ← بشقاب گرد و بزرگ ؛ دُوری
- (۴۱) **سَبو** ← کوزه ، ظرف معمولاً دسته‌دار از سفال یا جنس دیگر برای حمل یا نگهداشتن مایعات
- (۴۲) **خُمَره** ← ظرفی به شکل خُم و کوچک‌تر از آن
- (۴۳) **منتشا** ← نوعی عصا که از چوب گره‌دار ساخته می‌شود.
- (۴۴) **کَباده** ← وسیله‌ای کم‌مانی‌شکل در زورخانه از جنس آهن که در یک طرف آن رشته‌ای از زنجیر یا حلقه‌های آهنی متعدد قرار دارد.
- (۴۵) **مِهْمِیز** ← ابزاری فلزی که بر پاشنه پا وصل می‌کنند و به وسیله آن، اسب را به حرکت درمی‌آورند.
- (۴۶) **خَرَت و پَرَت** ← مجموعه‌ای از اشیا ، وسایل و خُرده‌ریزه‌های کم‌ارزش
- (۴۷) **حَلَبی** ← ورقه نازک فلزی از جنس حلب
- (۴۸) **نَمَط** ← بساط شطرنج (۴۹) **تنبوشه** ← لوله سفالین یا سیمانی کوتاه که در زیر خاک یا میان دیوار می‌گذارند تا آب از آن عبور کند.
- (۵۰) **حمایل** ← نگهدارنده ، محافظ (۵۱) **نخ قند** ← نوعی نخ که از الیاف کَنَف ساخته می‌شود.
- (۵۲) **پَتک** ← آهن کوب ، چکش بزرگ آهنی (۵۳) **سیمینه** ← (منسوب به سیم) اشیای ساخته شده از سیم و نقره
- (۵۴) **نفایس** ← جمع نفیسه، چیزهای نفیس و گران‌بها (۵۵) **عیار** ← ابزار سنجش ، سنجه ، معیار
- (۵۶) **جَرس** ← زنگ (۵۷) **رکاب** ← حلقه‌ای فلزی که در دو طرف زین اسب آویخته می‌شود و سوار پا در آن می‌گذارد.

## □ مشاغل و حرفه‌ها

- (۱) **خوالیگر** ← آشپز
- (۲) **مُکّاری** ← کسی که اسب و شتر و الاغ کرایه می‌دهد. ( یا کرایه می‌کند.)
- (۳) **قَوَال** ← بازیگر نمایش‌های دوره‌گردی
- (۴) **برزیگر** ← دهقان ، کشاورز
- (۵) **خَمّار** ← می‌فروش
- (۶) **داروغه** ← پاسبان و نگهبان ، شب‌گرد
- (۷) **مُحْتَسِب** ← مأمور حکومتی شهر که کار او نظارت بر اجرای احکام دین و رسیدگی به اجرای احکام شرعی بود.
- (۸) **والی** ← حاکم ، فرمانروا
- (۹) **عامل** ← حاکم
- (۱۰) **میراب** ← نگهبان آب (۱۱) **درزی** ← خیاط (۱۲) **دلّاک** ← کیسه‌کش حمام ، مشّت و مال‌دهنده ← **قیم**

# واژه‌نامه موضوعی

## □ واحدها و گونه‌های پول در قدیم

- (۱) **دینار** ← واحد پول ، سکه طلا که در گذشته رواج داشته‌است.
- (۲) **درهم** ← درم ، مسکوک نقره ، که در گذشته به عنوان پول رواج داشته و ارزش آن کسری از دینار بوده‌است.
- (۳) **زر پاره** ← قراضه و خرده زر ، زر سکه‌شده
- (۴) **قراضه** ← ۱- پول خرد ؛ پول کم‌ارزش ۲- خرده‌های فلزات به ویژه زر و سیم که هنگام بریدن به زمین بریزد.
- (۵) **سندِرِ غاز / چنَدِرِ غاز** ← پولی اندک و ناچیز ( این واژه تغییر یافته چند ده غاز ، است. غاز ، یکی از واحدهای پول در دوره قاجار و بسیار کم‌ارزش بوده‌است و در اصطلاح صر تا به غاز ، هم به کار رفته‌است. )

## □ اصطلاحات عارفانه

- (۱) **مراقبت** ← در اصطلاح عرفانی، کمال توجه بنده به حق و یقین بر اینکه خداوند در همه احوال، عالم به ضمیر اوست ؛ نگاه داشتن دل از توجه به غیر حق
- (۲) **مکاشفت** ← در اصطلاح عرفانی، پی بردن به حقایق است.
- (۳) **تجربید** ← در اصطلاح تصوف، خالی شدن قلب سالک از آنچه جز خداست.
- (۴) **تفرید** ← دل خود را متوجه حق کردن، دل از علایق بریدن و خواست خود را فدای خواست ازلی کردن، فردش مردن و یگانه دانستن خدا؛  
☆ **تفرید را عطار در معنی** ← گم شدن عارف در معروف به کار می‌برد؛ یعنی وقتی که در توحید غرق شد، آگاهی از این گمشدگی را گم کند و به فراموشی سپرد.
- (۵) **اشتیاق** ← کشش روح انسان خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی
- (۶) **مُرشد** ← آن که مراحل سیر و سلوک را پشت سر گذاشته و سالکان را راهنمایی و هدایت می‌کند ؛ مُراد ؛ پیر ؛ **مقابل** مُرید و سالک

## □ چند اصطلاح مربوط به هنر نقاشی و طراحی

- (۱) **گرتنه برداری** ← طراحی چیزی به کمک گرده یا خاکه زغال ؛ نسخه‌برداری از روی یک تصویر یا طرح
- (۲) **بیرنگ** ← طرح اولیه ، نمونه و طرحی که نقاش به صورت کم‌رنگ یا نقطه‌چین بر کاغذ می‌آورد و سپس آن را کامل رنگ‌آمیزی می‌کند.
- (۳) **پانوراما** ← پرده نقاشی که در ساختمانی که سقف مدور دارد به دیوار سقف بچسبانند؛ چنان‌که هر کس در آنجا بایستد، گمان کند که افق را در اطراف خود می‌بیند.
- (۴) **اسلیمی** ← تغییر شکل یافته اسلامی، طرح‌هایی مرکب از پیچ و خم‌های متعدد که شبیه عناصر طبیعت هستند.

## □ سیارگان و ستارگان

- (۱) **بهرام** ← سیاره مریخ
- (۲) **کیوان** ← سیاره زحل
- (۳) **اختر سعد** ← سیاره مشتری که به « سعد اکبر » مشهور است.